

فیدل کاسترو و انقلاب کوبا

سعید رهنما

مقاله‌ی زیر بخشی از مجموعه‌ای است که در مورد انقلاب تهیه شده و قرار بود به مناسبت صدمین سال انقلاب روسیه در ۲۰۱۷ منتشر شود. به خاطر درگذشت فیدل کاسترو، رهبر انقلاب کوبا، این بخش قبل از بقیه‌ی بخش‌ها منتشر می‌شود.



تاریخ کوبا سراسر پر از سلطه‌ی بیگانه و مبارزه بر علیه سلطه بوده است. از اواخر قرن پانزدهم که اسپانیا این سرزمین را «کشف» کرد، مردم بومی آن را به بی‌رحمانه‌ترین شکلی در کشتزارهای توتون و شکر و معادن طلا به کار گرفت و زمانی که به معنی واقعی نسل آن‌ها را برچید از افریقا برده آورد. برده‌ها چندین بار قیام کردند اما سرکوب شدند. با برچیده شدن برده داری در قرن نوزدهم، برده‌ها به کارگر مبدل شدند و کوبایی‌ها خواستار استقلال. رهبر بزرگ استقلال طلبی خوزه مارتی بود که به زندان و تبعید به اسپانیا محکوم شد. پس از بازگشت از اسپانیا مبارزات استقلال طلبی را ادامه داد و باز اخراج شد و به امریکا رفت. مارتی در آغاز از سرمایه‌داری دفاع می کرد، اما با مشاهده‌ی وضعیت کارگران در آمریکا مخالف این نظام شد. او که تقریباً با مارکس هم زمان بود، با افکار او آشنا شد و بسیاری از نظرات او را پذیرفت. اما معتقد بود که کوبا با ید اول استقلال پیدا کند و بعد از آن به سوی انقلاب اجتماعی حرکت کند.

مارتی در ۱۸۹۵ برای پیوستن به جنبش استقلال و جنگ چریکی وارد کوبا شد، اما به‌زودی کشته شد. جنبش استقلال رو به گسترش گذاشت. انقلابیون مزارع نی‌شکر را به آتش کشیدند و نیروهای استعمار اسپانیا را به عقب‌نشینی واداشتند، اما نتوانستند شکست دهند. استعمارگر دیگری وارد صحنه شد. آمریکا به بهانه‌های مختلف وارد جنگ با اسپانیا شد و آن را شکست داد. به‌زودی کوبا تحت سلطه‌ی کامل اقتصادی و سیاسی آمریکا قرار گرفت، و حتی در ۱۹۰۲ که رسماً استقلال کوبا اعلام شد، این کشور را از هر گونه معامله با دیگر کشورها محروم کرد و به خود رسماً حق داد که هر زمان که لازم باشد برای حفظ تمامیت ارضی کوبا و حفظ منافع اقتصادی آمریکا به مداخله‌ی نظامی دست بزند. آمریکا دولت‌های دیکتاتوری دست‌نشانده‌ای را بر روی کار آورد که با فساد و سرکوب بی‌رحمانه دهه‌ها بر مردم کوبا حاکم بودند، و علاوه بر غارت منابع اقتصادی کوبا، این کشور را به یک قمارخانه و فاحشه‌خانه‌ی بزرگ تبدیل کرده بود. ملی‌گرایان و استقلال‌طلبان کوبا از اقشار و طبقات مختلف حول مبارزه بر علیه سلطه‌ی آمریکا و تدارک انقلابی بزرگ بسیج‌می شدند.

پس از چند دولت ناپایدار، «ماکادو» یک رهبر لیبرال که از مبارزین جنگ استقلال بود در ۱۹۲۴ به ریاست‌جمهوری رسید، اما به‌زودی با سازش با سرمایه‌داران بزرگ و آمریکا یک دیکتاتوری خونین به راه انداخت. طبقات متوسط، دانشجویان و اتحادیه‌های کارگری که عمدتاً به حزب کمونیست وابسته بودند به مقابله با دیکتاتوری برخاستند. به توصیه‌ی آمریکا رییس‌جمهور در ۱۹۳۳ استعفا داد و شورشیان بسیاری از اطرافیان او را کشتند. جانشین او نیز دولت کوتاهی داشت و کودتایی به رهبری یک گروه‌بان بنام باتیستا آن را سرنگون کرد. باتیستا دولتی را به رهبری یک دانشگاهی لیبرال اما ضد کمونیست بر سر کار آورد و اصلاحاتی را از جمله هشت ساعت کار در روز و توزیع محدود پاره‌ای زمین‌ها بین دهقانان فقیر و محدود کردن اشتغال کارگران غیرکوبایی مطرح کرد. سرمایه‌داران بزرگ کوبایی و شرکت‌های امریکایی سخت با این اصلاحات به مخالفت برخاستند. نیروهای مترقی با عطف به خوزه مارتی خواستار اصلاحات جدی و پایان دادن به فساد بودند. قدرت اصلی در دست باتیستا و ارتش بود، و تا ۱۹۴۰ که قانون اساسی جدیدی به تصویب رسید، رییس‌جمهورهای دست‌نشانده را به‌روی کار می‌آورد. باتیستا پس از قانون اساسی جدید در انتخابات شرکت کرد و برنده شد. چون بیش از یک دوره نمی‌توانست رییس‌جمهور باشد، تا سال ۱۹۵۲ دو دولت دیگر بروی کار آمدند و با تظاهر به پیروی از خوزه مارتی اصلاحات محدودی را مطرح کردند، اما از هرگونه مقابله با شرکت‌ها و منافع امریکایی در کوبا پرهیز کردند. فساد و دزدی و سوءاستفاده از قدرت دولتی سرپای این دولت‌ها را گرفته بود. در مقابله با این دولت‌ها، یک سناتور محبوب کوبایی، «ادواردو چیباس»، که صادقانه پیرو مارتی بود، جنبش اصلاحی و حزب جدیدی را به‌نام «اورتودوکسو» پایه‌گذاری کرد و به افشای دزدی‌ها دست زد. جوان دیگری به‌نام فیدل کاسترو از پیروان او بود. چیباس در ۱۹۵۱ در برنامه‌ی رادیویی‌اش قرار بود چند سند دزدی بسیار مهم را افشا کند، اما به‌موقع به دستش نرسیده بود و برای تأثیرگذاری روی رأی‌دهندگان و اثبات صداقت‌اش در جریان برنامه‌ی رادیویی‌اش خود را با تیر زد و کشته شد. بسیاری معتقدند که اگر باقی می‌ماند ممکن بود که انتخابات ریاست‌جمهوری

۱۹۵۲ را برنده شود. البته باتیستا منتظر این انتخابات نشد و قدرت کامل را خود در دست گرفت. انقلاب دیگری پایه‌ریزی می‌شد.

شرکت‌های امریکایی قسمت اعظم کشتکاری‌های نیشکر را که صادرات اصلی کوبا بود، و نیز معادن و صنایع مهم، هتل‌ها و کازینوها را در اختیار داشتند. تعداد کارکنان شرکت‌های امریکایی کمابیش به اندازه‌ی کارکنان دولت کوبا بود. باندهای جنایت‌کار هتل‌ها، رستوران‌ها، کازینوها و فاحشه‌خانه‌ها را اداره می‌کردند. بیکاری حدود ۲۰ تا ۳۰ درصد بود. کلیسای کاتولیک نظیر دیگر مناطق حامی طبقات حاکم و اشغالگران خارجی بود، اما در کوبا نفوذ کم‌تری داشت، زیرا با جنبش استقلال کوبا از اسپانیا مخالفت کرده بود و خوزه مارتی کلیسای کاتولیک را محکوم کرده بود. نژادپرستی بر علیه اقلیت سیاه‌پوست، قسمت اعظم آن‌ها را از امکانات اجتماعی و اقتصادی محروم کرده بود، هرچند که باتیستا که خود فرد چندرگه‌ای بود امکاناتی را برای غیرسفیدها فراهم آورده بود.

افکار ترقی‌خواهانه و انقلابی از دهه‌ها پیش در کوبا گسترده شده بود. انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و افکار لنین در میان روشنفکران و کارگران کوبایی طرفدارانی یافت و در ۱۹۲۵ تعدادی از فعالین اتحادیه‌های کارگری به همراه تعدادی دانشجویان دانشگاه هاوانا حزب کمونیست کوبا را پایه‌گذاری کردند. حزب کمونیست با توان سازماندهی بسیار به سرعت روبه گسترش گذاشت و بخش وسیعی از اقلیت سیاه‌پوست را نیز به خود جلب کرد. در دهه‌ی ۱۹۴۰ در انتخابات پارلمان ده درصد از کرسی‌ها را به خود اختصاص داد. اما بر کنار از سرکوب‌های حکومتی، سیاست‌های ضد و نقیض حزب از جمله حمایت از باتیستا در دهه‌ی ۱۹۳۰، و از آن بدتر در پذیرش دیکتاتوری نظامی باتیستا در ۱۹۵۰ و شرکت در دولت نظامی‌اش، آن حزب را بی‌اعتبار ساخته بود.

فیدل کاسترو، فرزند یک مهاجر اسپانیایی بود که با تلاش خودش صاحب زمین شده بود. مادرش خدمتکار منزل پدرش بود که بعداً با او ازدواج کرد. فیدل از آغاز استعداد فراوانی از خود نشان داد و وارد کالج جزویت‌ها شد و بعداً به دانشکده حقوق دانشگاه هاوانا پیوست. او از حزب کمونیست که برادرش رائل به آن پیوسته بود، انتقاد داشت و حاضر نشد به آن بپیوندد و به حزب «اورتودکسو» پیوست. قصدش این بود که در انتخابات ۱۹۵۲ شرکت کند، اما برقراری دیکتاتوری باتیستا مانع این کار شد.

فیدل به همراه رائل و تعداد دیگری از جوانان رادیکال تنها راه مبارزه را حمله به باتیستا و آغاز جنگ چریکی می‌دانستند. در ۲۶ ژوئیه‌ی ۱۹۵۳ پادگان مونکادا در شهر سانتیاگو، یکی از دورترین شهرها به پایتخت، را هدف قرار دادند و ۱۲۵ مرد و زن با ۱۶ اتوموبیل به طرف پادگان راه افتادند. اما به یک گشت برخورد کردند و با شروع تیراندازی، پادگان متوجه حمله شد و در درگیری تعدادی از چریک‌ها کشته، بسیاری دستگیر و تعدادی فرار کردند. ظرف چند روز همه‌ی چریک‌ها دستگیر شدند.

برادران کاسترو توسط یک دسته به رهبری یک ستوان سیاه‌پوست دستگیر شدند که حاضر نشد آن‌ها را بکشد. این ستوان پس از پیروزی انقلاب، «قهرمان انقلاب» قلمداد شد و به درجه‌ی سروانی ارتقا پیدا کرد. پس از دستگیری، فیدل در دادگاه دفاع جانانه‌ای از انقلاب و بر علیه فساد و دیکتاتوری کرد، اما به ۱۵ سال زندان محکوم شد. یک سال و اندی بعد باتیستا که قدرت خود را مستحکم می‌دید، با فرمان عفو، شورشیان مونکادا را آزاد کرد. برادران کاسترو که در خطر کشته شدن بودند، و برای برنامه‌ریزی قیام به‌همراه عده‌ی دیگری که ترکیبی از اعضای حزب اورتودوکسو، لیبرال‌ها، سوسیالیست‌ها و تعدادی از از حزب کمونیست بودند، مخفیانه به مکزیک رفتند. رهبری حزب کمونیست مخالف قیام مسلحانه بود و آن را محکوم کرد. فیدل در مکزیک با جوان انقلابی آرژانتینی، ارنستو چه‌گوارا، آشنا شد. «چه» به هنگام کودتای امریکایی بر علیه دولت دموکراتیک «آربنز» در گواتمالا در ۱۹۵۴ (یک‌سال پس از کودتای مشابهی که ایزنهاور در ایران بر علیه دکتر مصدق اجرا کرده بود) در آن کشور بود و از نزدیک دیده بود که چه‌گونه ارتش پشت آربنز را خالی کرده و به دیکتاتوری جدید پیوسته بود. تأکید چه‌گوارا به فیدل این بود که بدون تسویه‌ی ارتش از عناصر ارتجاعی و جلب حمایت عناصر مترقی ارتش هر نوع انقلابی در خطر خواهد بود.

فیدل از مکزیک به امریکا رفت تا کمک مالی از تبعیدیان کوبایی جمع کند. با پول جمع‌آوری‌شده اسلحه و یک قایق بزرگ چوبی توفان‌زده به نام «گرانما» خرید و در تاریخ ۲۵ نوامبر ۱۹۵۶، هشتاد و دو نفر از انقلابیون آماده‌ی جنگ چریکی به طرف کوبا حرکت کردند. به‌خاطر هوای طوفانی و مشکلات فنی به‌موقع به ساحل مورد نظر و به رابط‌های محلی نرسیدند. شورش برنامه‌ریزی شده در سانتیاگو نیز روی نداد. دهقان راهنمای گروه محل مخفی آن‌ها را به ارتش لو داد و بسیاری از چریک‌ها در حمله‌ی غافلگیرانه کشته یا دستگیر شدند و تنها ۱۶ نفر از جمله برادران کاسترو و چه‌گوارا باقی ماندند و به کوه‌های «سییرا ماسترا» رفتند. از آن‌جا با کمک دهقانان حامی انقلاب و رسیدن کمک از سانتیاگو و گروه‌های شهری، ارتش انقلابیون رو به گسترش نهاد. کاسترو در مصاحبه‌ای با نیویورک تایمز سیاست‌های خود را با تأکید بر استقلال ملی و دموکراسی — و نه سوسیالیستی مارکسیستی — مطرح کرد و انعکاس فراوانی در امریکا و در خود کوبا پیدا کرد. با موفقیت‌های بیش‌تر چریک‌ها، ارتش ضعیف‌تر می‌شد. تدارک یک اعتصاب عمومی در شهرها در آوریل ۱۹۵۸ با شکست مواجه شد، اما مبارزات در کوه موفق‌تر بود. جنبش چریکی در میان رده‌های پایین ارتش محبوبیت بیش‌تر می‌یافت و شورش‌هایی در برخی واحدهای ارتش روی می‌داد. امریکا هم در حمایت بی چون و چرا از باتیستا و دادن اسلحه‌ی بیش‌تر به او تردید داشت. در پاییز، کاسترو دو واحد بزرگ چریکی را مأمور سرازیر شدن به طرف چند شهر کرد. ارتش با آن‌ها مقابله نکرد و عقب‌نشینی نمود. دسته‌ی زیر فرمان چه‌گوارا وارد شهر سانتاکلارا شد و شهر به تسخیر آن‌ها در آمد. در ۳۱ دسامبر ۱۹۵۸، قوای تحت فرمان کاسترو، سانتیاگو را محاصره کردند. فردای آن روز، در اول ژانویه‌ی ۱۹۵۹ باتیستا از کشور گریخت و قدرت سیاسی به انقلابیون منتقل شد.

کاسترو از دیگر جریان‌های سیاسی از جمله لیبرال‌ها و میانه‌روهای ضد باتیستا دعوت به همکاری کرد و دولت موقت را تحت رهبری خود به وجود آورد. اما همزمان جوخه‌های آتش صدها نفر از افسران ارتش و پلیس باتیستا را به گلوله بستند. برای مقابله با ضد انقلاب و جلب مشارکت مردم «کمیته‌های محله برای دفاع از انقلاب» در نقاط مختلف کشور ایجاد شد که علاوه بر مشاوره با مردم نقش خبرچینی نیز به آن‌ها واگذار شد. تشکیلات امنیتی و ضد اطلاعاتی رو به گسترش در نهادهای مختلف به وجود آمد. دولت جدید بلافاصله به اصلاحاتی عمده دست زد. مزد کارگران و اقشار پایینی و طبقه متوسط و کارمندی اضافه شد، مالکیت زمین‌های کشاورزی محدود به حد معینی شد و زمین‌های اضافی، از جمله کشتکاری‌های بزرگ و زمین‌های شرکت‌های بزرگ امریکایی بین ده‌ها هزار دهقان و کارگر روستایی تقسیم شد. برنامه‌ی وسیع سوادآموزی با ارسال ده‌ها هزار داوطلب جوان به روستاها و ساختن مدارس جدید و استخدام معلمان جدید آغاز شد. کلینیک‌ها و بیمارستان‌های جدید ساخته شد و بخش فزاینده‌ای از مردم روستا و شهر را زیر پوشش گرفت.

تمامی این اصلاحات از نظر ایدئولوژیک با عطف به عدالت‌طلبی‌های خوزه مارتی انجام می‌شد. اما به تدریج صحبت از سوسیالیسم و مارکسیسم - لنینیسم پیش کشیده شد. کوباشناسان در مورد این‌که چه موقع کاسترو به مارکسیسم - لنینیسم گروید و به شوروی نزدیک شد، با هم اختلاف نظر دارند. در ۱۹۵۹ کاسترو وارد مذاکره با حزب کمونیست کوبا شد و قصد داشت که جنبش انقلابی را با آن حزب درهم‌آمیزد و حزب کمونیست جدیدی تحت رهبری خود ایجاد کند. شوروی در آغاز با کاسترو و جنبش چریکی مخالف بود و تحت تأثیر نظرات حزب کمونیست کوبا، انقلابیون را ماجراجو می‌دانست. اما از دهه‌ی ۱۹۶۰ نظر خود را عوض کرد و نزدیکی با کوبا را برای خود مفید دانست. بسیاری از میانه‌روهای دولت موقت با حرکت به سوی ایجاد اقتصاد سوسیالیستی تحت رهبری حزب کمونیست مخالف بودند و استعفا دادند و حتی دست به تظاهرات زدند. کاسترو عکس‌العمل نشان داد و آن‌ها را ضدانقلاب نامید و طرفداران خود را بر علیه آن‌ها شوراند.

ضد انقلاب واقعی البته آرام ننشسته بود و دست‌راستی‌ها، مالکینی که زمین از دست داده بودند، و برخی سربازان و افسران دوران باتیستا جنگ چریکی بر علیه دولت انقلابی راه انداختند. امریکا که خود منافع‌اش را در کوبا از دست داده بود وارد صحنه شد و به این ضدانقلابیون کمک‌های مالی کرد و برای آن‌ها اسلحه فرستاد. نیروهای انقلابی اما قوی‌تر بودند و پس از چند سال ضد انقلابی‌های شورشی را شکست دادند. بسیاری از کوبایی‌های مرفه، تحصیل کرده و متخصص به امریکا فرار کردند. از دست دادن نیروی متخصص مسئله‌ی مهمی برای ساختن کوبای جدید بود. امریکا بلافاصله از همین نیرو استفاده کرد تا دولت کاسترو را ساقط کند. سازمان سیا چندین بار سعی کرد که کاسترو را به قتل برساند. با نزدیک شدن کوبا به شوروی، فشار امریکا بیش‌تر شد و به‌عنوان تنبیه خرید شکر از کوبا را قطع و محاصره‌ی اقتصادی شدیدی را بر این کشور

تحمیل کرد. کاسترو هم متقابلاً پالایشگاه‌های نفت متعلق به شرکت‌های امریکایی و دیگر شرکت‌های امریکاییان را ملی کرد. امریکا سرانجام تصمیم به حمله به کوبا با استفاده از ضد انقلابیون کوبایی مقیم امریکا گرفت. اما در ماجرای «خلیج خوک‌ها» هم ناکام ماند و ضدانقلاب شکست خورد. با نزدیک شدن بیش‌تر به شوروی، کوبا درگیر رقابت‌ها و جنگ دو ابرقدرت شد. اوج این درگیری استقرار موشک‌های اتمی شوروی در کوبا و عکس‌العمل جدی امریکا بود که کوبا و انقلاب آن را در خطری بسیار جدی قرار داد. عقب‌نشینی شوروی و برچیده شدن موشک‌ها این خطر را بر طرف کرد و امریکا وعده داد که به کوبا حمله نکند.

به‌رغم این وعده طی دهه‌هایی که به‌دنبال آمد امریکا از هیچ کوششی برای ضربه زدن به کوبا و بازگرداندن ارتجاع فروگذار نکرد. انقلاب کوبا در سخت‌ترین شرایط دستاوردهای عظیمی برای مردم کوبا فراهم آورد و ساقط نشدن آن یکی از باورنکردنی‌ترین رویدادهای قرن است. این کشور کوچک و فقیر یکی از بالاترین سطوح آموزشی و پزشکی را در جهان برای مردمش به‌وجود آورد، در ورزش از بسیاری از کشورهای پیشرفته سطح بالاتری را کسب کرد، و بیش از بسیاری کشورهای ثروتمند به کشورهای فقیر جهان به‌ویژه در افریقا کمک کرد. اگر خرابکاری‌های امریکا و عاملین کوبایی‌اش در کار نبود، و بیش از نیم‌قرن محاصره‌ی اقتصادی فلج‌کننده بر آن تحمیل نشده بود، از بسیاری جهات دیگر نیز می‌توانست موفق باشد. اما مجموعه‌ی تهدیدهای خارجی و داخلی و پاره‌ای سیاست‌های نادرست رهبری این انقلاب را در موارد مهمی به شکست کشاند.

مهم‌ترین این کمبودها سرکوب آزادی‌های سیاسی و فردی بود و به‌جای یک نظام دموکراتیک، یک دیکتاتوری تک‌حزبی بر تمام شئون مملکت حاکم شد. تنها حزب حاکم نیز که رسماً در ۱۹۶۵ به «حزب کمونیست» تغییر نام داد، به‌شکل متمرکز و بدون وجود فراکسیون‌های داخلی و اجازه‌ی ابراز مخالفت اداره می‌شد. اعدام‌های وسیع وابستگان رژیم قبلی، اخراج‌ها و تبعیدها از جمله بسیاری رهبران مذهبی و کشیش‌ها، نارضایی‌های بیش‌تری را به بار آورد. در زمینه‌ی اقتصادی، تلاش برای حذف سریع بازار، سرمایه‌گذاری خارجی، ملی‌کردن‌های سراسری و مصادره‌های گاه بی حساب و کتاب که در مواردی واحدهای متوسط و کوچک را نیز دربر می‌گرفت، مسایل بسیاری را به‌همراه داشت. با آن‌که ملی‌کردن‌ها و مصادره‌ها از یک سو امکان توزیع زمین و دیگر امکانات را بین زحمتکشان روستا و شهر فراهم می‌آورد و حمایت آن‌ها را جلب می‌کرد، اما مشکلات فنی و تولیدی بسیاری را به‌وجود آورد. این سیاست با از دست رفتن اندازه‌ی بهینه‌ی اقتصادی و تخصص‌ها و مهارت‌هایی همراه بود که تولید کارآمد کشاورزی و صنعتی بدون آن‌ها میسر نمی‌بود. در آغاز نیز به شکلی ایده‌آلیستی انتظار می‌رفت که کارگران و کارمندان بی‌توجه به انگیزه‌های مادی به‌شدت کار کنند، اما بعداً در دهه‌ی ۱۹۷۰ ناچار شدند که انگیزه‌های مادی را به رسمیت بشناسند. در حذف سریع مکانیسم بازار نیز تجدیدنظر کردند و اجازه دادند که مزرعه‌داران بخشی از تولیدات خود را مستقیماً و نه از طریق توزیع دولتی در بازار به‌فروش رسانند. با این کار نرخ رشد سالانه‌ی اقتصاد بالا رفت، اما حزب به

حساب این که روحیه‌ی جمعی و سوسیالیستی از بین می‌رود این سیاست را محکوم کرد و باز بر انگیزه‌های اخلاقی و نه مادی تأکید گذاشت و کنترل و برنامه‌ریزی دولتی را گسترش بیش‌تری دادند. دیری نگذشت که باز برای افزایش تولید و بارآوری بیشتر، فعالیت‌های مبتنی بر بازار و انگیزه‌های مادی را در مورد شرکت‌های کوچک مجاز شمردند، و حتی در مواردی از جمله در صنعت توریسم راه را برای سرمایه‌گذاری و مشارکت خارجی هموار کردند. به مردم نیز اجازه داده شد که از خانه‌هایشان به‌عنوان رستوران خصوصی استفاده کنند. در 1992 تغییراتی در قانون اساسی 1976 داده شد و از جمله‌ی آن‌ها به رسمیت شناختن و تضمین آزادی‌های مذهبی، با تأکید بر جدایی مذهب و دولت، بود.

سقوط شوروی که مهم‌ترین حامی و کمک‌کننده به اقتصاد کوبا بود، بزرگ‌ترین شوک را به کوبا، که کماکان از محاصره‌ی وسیع اقتصادی آمریکا و متحدان منطقه‌اش در رنج بود، وارد آورد. تصور بسیاری این بود که دولت کاسترو سقوط خواهد کرد، اما با فداکاری‌های بسیار و حمایت مردم باقی ماند. جالب آن‌که در اوج بحران در اوایل و اواسط دهه‌ی ۹۰ که دولت به‌خاطر کسری‌های فراوان بودجه‌ی تمام وزارتخانه‌ها از جمله وزارت دفاع را به‌شدت کاهش داده بود، به بودجه‌ی بهداشت و آموزش و برنامه‌های حیاتی دست نزد. من در چند سفری که در همان دوران به کوبا داشتم خود شاهد بودم که تعدادی از دوستانم که استاد دانشگاه هاوانا و از اعضای ارشد حزب کمونیست هم بودند، به‌خاطر کم غذایی بسیار وزن از دست داده بودند و استخوان‌های دستشان بیرون زده بود، و این در حالی بود که در مدارس دولتی دانش‌آموزان با یونیفورم‌های تمیز در کافه تریاه‌هایشان به‌رایگان غذا می‌خوردند، بیمارستان‌ها و کلینیک‌های مجانی به فعالیت ادامه می‌دادند، و یارانه‌های حمل‌ونقل نیز کاملاً یابرجا بود.

با درگیر شدن فزاینده‌ی آمریکا در خاورمیانه و فرو رفتن در بحران‌های سیاسی آن منطقه، کوبا به‌همراه بقیه‌ی کشورهای آمریکای مرکزی و آمریکای لاتین امکان تنفسی یافتند. به‌قدرت رسیدن دولت‌های چپ از اواخر دهه‌ی ۹۰ و به ویژه دهه‌ی دو هزار، تا حدی به کوبا کمک کرد. ونزوئلا به کوبا نفت می‌فرستاد و کوبا هزاران دکتر خود را به ونزوئلا اعزام کرد. در سال ۲۰۰۴ هر دو کشور «آلترناتیو بولیواری برای قاره آمریکا (ALBA) را به وجود آوردند، و در ۲۰۰۶، بولیوی هم به آنها پیوست. اما محاصره‌ی اقتصادی آمریکا و مسایل اقتصادی داخلی کماکان ادامه یافت. در سال ۲۰۰۸ فیدل از رهبری کوبا کناره‌گیری کرد و برادرش راؤول کاسترو را به جای خود برگزید. تغییر و تحولات بسیاری از جمله افزایش نقش اقتصاد بازار در عرصه‌های مختلف اقتصادی، نه در حد دیگر کشورهای نظیر روسیه و چین، در پیش گرفته شد.

انقلاب کوبا نظیر دیگر انقلاب‌ها با همان پارادوکس و ناسازه‌ی تحول سریع سیاسی/اقتصادی/اجتماعی روبه‌رو بود. اگر با تغییر سریع نظام سیاسی، رژیم جدید قاطعانه برخورد نکند و تغییرات رادیکال سیاسی و اصلاحات جدی اقتصادی و اجتماعی را در پیش نگیرد، ساختار کهن که کماکان مستقر است به همراه عاملین و عناصر وابسته‌اش به‌شکل فزاینده‌ای مانع تغییر در

عرصه‌های مختلف می‌شوند، و نتیجتاً انقلاب رنگ می‌بازد و با عملی نشدن وعده‌ها، مردم دلسرد و ناامید می‌شوند، و نظام کهن با ظاهری جدید و بازیگرانی جدید ادامه می‌یابد. اما اگر رژیم جدید قاطعانه برخورد کرده و قصد آن کند که تغییرات اساسی را در تمامی عرصه‌های وعده داده‌شده به‌وجود آورد، برکنار از آن که با مقابله‌ی جدی‌تر ضد انقلاب داخلی و خارجی و ضرورت سرکوب فزاینده‌ی مخالفان مواجه می‌گردد، متوجه می‌شود که منابع و امکانات مالی و انسانی لازم را برای تأمین همه‌ی وعده‌های انقلابی ندارد، و ناچار است با توجیه‌های مختلف آن‌ها را مدام تعدیل کند. مقابله با دشمن داخلی و خارجی، حفظ امنیت نظام را به اولویت اول تبدیل می‌کند و منابع و امکانات وسیعی را که می‌بایست برای تأمین وعده‌ها و بهبود وضعیت شهروندان مصرف شود، به حفظ امنیت اختصاص دهد، و در این روند نظام سرکوبگر جدیدی را به‌وجود می‌آورد.

انقلاب کوبا به رهبری فیدل کاسترو یکی از بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین تجارب انقلابی جهان بود که اگر توطئه‌های بی‌وقفه‌ی امپریالیسم امریکا نبود، شانس موفقیت بیش‌تری داشت.

برگرفته از نقد اقتصاد سیاسی